

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الرَّکِیَّةِ حَبِیْبَةِ حَبِیْبِكَ وَ نَبِیِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اِئْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أَلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ»

ميلاد مسعود و مبارک صديقه‌ی طاهره سلام‌الله عليها را خدمت حضرت يقية‌الله الاعظم
ارواحنا فداءه و فاطمه معصومه عليهاالسلام و همهی شيعیان و مواليان آن بزرگواران و
شما اعزه تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همهی ما جزء شيعیان و مواليان راستین
آن بی‌بی دو عالم و فرزندانش و مولا امیرالمؤمنین و رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و
سلم بوده باشیم ان‌شاءالله.

بحث در صور اضطرار به بعض اطراف علم اجمالی بود که گفتیم صور عديده‌ای دارد؛
صورت ثانيه‌ای که مورد بحث بود این بود که تکلیف حادث شده باشد و سبب تحقق تکلیف
حادث شده باشد. علم به او هم برای شخص حاصل شده باشد. بعد از این دو امر حالا
اضطرار به یک طرف معین پیدا کند. اضطرار به طرف معین باشد. مثل این که دو کأس
بوده؛ یکی آب است یکی حلیب هست و قطره‌ای منتجس واقع شد در احدهما که نمی‌داند
کدام هست، خب پس سبب حاصل شد، علم هم پیدا کرد ولی هنوز اضطراری به نوشیدن
آب ندارد. بعد تشنگی بر او عارض شد که مضطر شد به این که آن آب را بیاشامد، آیا در
این جا علم اجمالی منجز است به جوری که باید از آن طرف آخر که مضطرائیه نیست

از او اجتناب کند یا در این موارد علم اجمالی دیگر از تنجز می‌افتد و تنجیزی ندارد؟
بنابراین آن که مضطرائیه است که می‌آشامد، از آن دیگری هم لازم نیست اجتناب بکند.
البته در این جا ممکن است گاهی یک وظائف دیگری در اثر این که علم تفصیلی برایش
پیدا می‌شود مثلاً اگر آب را بیاشامد روی اضطرار، آن حلیب را هم که واجب نیست؛ مثلاً
از آن اجتناب بکند خب می‌داند مثلاً بالاخره علم تفصیلی پیدا می‌کند، این لبش منتجس
شده؛ یا به خاطر اضطرار که تنجس را از بین نمی‌برد که، جواز اکل، جواز شرب آورده،
حالا آن‌ها یک وظائف آخری است که باید در هر جایی محاسبه خودش را بشود. فعلاً از
نظر اجتناب از این ...

خب در این جا گفتیم دو قول هست؛ یک قول این است که اجتناب لازم نیست و این علم
اجمالی تنجیز ندارد که این نظر محقق خراسانی در متن کفایه است که گفتیم احد قولیه و

قول آخر این است که این جا تنجیز وجود دارد (ذهب الیه شیخ الاعظم و غیر واحد من الاعلام) دلیل مرحوم آقای آخوند در متن بر عدم تنجیز این بود حاصلش که در این جا این اضطرار موجب می‌شود که در مقام بقاء ما علم به وجود تکلیف فعلی نداشته باشیم ولو قبل‌الاضطرار علم داشتیم به این که احد الکأسین در مثال ما إجتنب دارد ولی بعد از این که طرؤ اضطرار به آن معین شد، به طرفی که در آن آب هست، بعد از این که این طرؤ این اضطرار شد بقاء علم اجمالی دیگر منحل می‌شود و ما علم اجمالی نداریم، چرا؟ برای خاطر این که نمی‌توانیم بگوییم که إما هذا وجوب اجتناب دارد و إما هذا در مقام بقاء، این که حتماً این که مضطرّالیه است حتماً حلال است، حلال واقعی هم هست حالا طبق آن دوتا نظری که بود، یا حلال واقعی است و یا این که در ظرف اضطرار به عنوان اضطرار حلال می‌شود ولو حرمت واقعی هم سر جای خودش باشد. این بالاخره وجوب اجتناب ندارد. این یکی هم شک بدوی است، نمی‌توانیم بگوییم إما هذا و إما هذا، پس در مقام بقاء، علم اجمالی وجود ندارد. وقتی علم اجمالی وجود نداشت تنجیز حدوثاً و بقاءً دائرمدار علم اجمالی است. معنا ندارد علم اجمالی نباشد، علت نباشد، معلول باشد، پس علم اجمالی که نبود تنجیز هم نیست؛ بنابراین ولو این که آن طرفی که مضطرّالیه نیست واقعاً تکلیف روی آن باشد و آن ظرف متنجس باشد اما این تکلیفی است که تنجز ندارد، مثل موارد شبهات بدویه که در شبهات بدویه که مقرون به علم اجمالی نیست آن جا ممکن است تکلیف واقعاً باشد اما تنجیز ندارد، تنجز ندارد آن جا، این جا هم همان طور می‌شود. این استدلال محقق خراسانی در متن کفایه است. بر این استدلال وجوهی از مناقشات وجود دارد که همین وجوه مناقشه در حقیقت ادله‌ی قول ثانی است و قائلین به قول ثانی در حقیقت به این مناقشات این قول تمسک می‌کنند و می‌گویند تنجز هست برای آن طرفی که مضطرّالیه نیست.

مناقشه اولی که در متن خود کفایه ذکر شده است و پاسخ دادند ایشان از آن، همان نقص بود که مالفرق بین این جایی که اضطرار پیدا می‌شود لاحقاً و آن جایی که بعد از علم اجمالی، یکی از اطراف علم اجمالی موضوعش از بین می‌رود. مثلاً دو کأس آب بوده؛ علم اجمالی پیدا کردیم أحدهما متنجس شده، باد زد یکی از آب‌ها ریخت، خب آن جا آیا تنجز برقرار هست برای آن کأس باقی‌مانده یا نه؟ همه می‌گویند بله، یا یکی از آن‌ها از محل ابتلاء خارج شد، یک کسی آن آب را برداشت برد که دیگر از محل ابتلاء ما خارج شد، رفت، این جا هم آیا برقرار هست یا برقرار نیست؟ باید از آن کأس دیگر اجتناب بکنیم یا نه؟ همه می‌گویند بله، خب مانحن فیه همان جور است؛ مفقود بشود یا از محل ابتلاء خارج بشود یا این که حتی گفتیم عصیان کند و بیاشامد، حالا دیگه آن که آشامید و رفت پی کارش، این که باقی مانده کسی می‌گوید که این جا علم اجمالی نداریم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم إما هذا حرام است، آن که دیگر حرام است چه معنا دارد؟ آن که خورده شد، آن که موضوعش منتفی شد، آن که از محل ابتلاء خارج شد. آن جا هم نمی‌توانیم إما بگوییم. همین طور که آن جاها إما نمی‌توانیم بگوییم ولی می‌گویید علم اجمالی منجز است؛ همان علم اجمالی سابق، این جا هم همین جور است. جوابی که آقای آخوند قدس سره از این نقص دادند این هست که فارق بین آن موارد و مانحن فیه موجود است. فارق این است که فرمودند در آن موارد قبل از آن فقدان، قبل از آن خروج از محل ابتلاء و قبل از مثلاً آن عصیان، شما علم به یک تکلیف مطلق که محدود نیست پیدا کردید که یک إجتنب بر دوش شما آمد، این إجتنب هیچ قیدی ندارد. یک إجتنب مطلق، پس آن گردنگیر شما شد. اشتغال یقینی برای شما قبل از آن فقدان، قبل از خروج از محل ابتلاء و قبل از عصیان یک اشتغال یقینی به یک إجتنب مطلق پیدا شد. حالا بعد از این که یکی‌اش مفقود

شد یا از محل ابتلاء خارج شد و عصیان شد نمی‌دانید آن تکلیفی که «اشتغال ذمّکم به» از عهده او خارج شدید یا نه؟ عقل می‌گوید «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه»، یعنی عبد وقتی فهمید مولا یک تکلیفی به دوشش گذاشته عقل مستقل است به این که حق مولویت مولا این است که تو یقین کنی آن چیزی که به دوشت آمده پاسخش را دادی، این یک مُدرک عقلی است، یک حکم عقلی است، «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه» یک مُدرک عقلی و فطری انسان است که فهمیدی مولا خواسته‌ای به دوش تو گذاشت باید بدانی از این خواسته تخلص پیدا کردی، بیرون آمدی، مگر مولا خودش یک اصل مرخصی، یک چیزی بیاورد که در مانحن فیه نیست. این در آن موارد، این چینی است. فلذا است ما در آن موارد نمی‌گوییم علم اجمالی باقی است هنوز هم، نه، می‌گوییم به علم اجمالی سابق یک اشتغال ذمّه‌ای درست شد، تکلیفی مسلم منجزاً به دوش شما آمد اما این از عهده او برآمد یا نه؟ نمی‌دانید. اما در مانحن فیه اصلاً من البدو، من بدو الامر شما یک تکلیف مطلق به دوشت یقین نداری آمده، ممکن است متنجس همین باشد که مضطّرّالیه است و اگر این باشد از اول تکلیف این بوده که اجتنب عنه تا اضطراب پیدا بشود. بیش از این به تکلیفی یقین ندارید، شاید این بوده، شاید هم روی آن یکی بوده که اطلاق دارد و مقید نیست و محدود نیست. پس لعلّ یک تکلیف مطلق باشد. جازم نیستی به این یک تکلیف مطلق متوجه شما شده. پس اصلاً در مانحن فیه که اضطراب پیدا می‌شود اشتغال ذمّه به یک تکلیف مطلق پیدا نمی‌شود. فقط احتمال دارد یک تکلیف مطلق به دوش من آمده باشد نه جازماً، نه می‌دانم، و تکلیف محتمل، تنجری ندارد، اشتغالی به وجود نمی‌آورد تا این که برائت یقینی بخواهد آن مال اشتغال یقینی است که برائت یقینی می‌خواهد. ... اصلاً تکلیف مطلق...

س: استاد، چرا ایشان می‌گویند از اول؟ خب قبل اضطراب که بود تکلیف منجز بود

ج: مطلق بود یا مقید بود؟

س: اگر آن طوری حساب کنیم که خب می‌توانیم بگوییم آن هم مطلق نبوده، اجتنب از این‌ها تا زمانی که مورد ابتلاء است، اجتنب از این‌ها تا زمانی که

ج: بله، همه‌ی تکالیف درست است؛ مقید به این است که «ما لم تضطرّ الیه» این درست است اما می‌دانید که این یکی چون الان که اضطرابش حاصل شده، علم پیدا کردی پس از اول می‌دانی تا این زمان بوده، به خاطر قیدش دیگه

س: در هر

ج: به خاطر قیدش تا این زمان است. این فرمایش آقای آخوند در متن کفایه است. مناقشه‌ای که در این جواب شده؛ محقق خوئی و غیر ایشان این مناقشه را دارند این هست که اضطراب، این قید شرعی است ولی بقاء موضوع، عدم خروج از محل ابتلاء و امثال این‌ها قیود عقلیه، فرقی نمی‌کند. بالاخره تکلیف مقید است، محدّد است، این هم که می‌گوید «اجتنب عن هذا» یعنی «اجتنب عن هذا مادام کونه موجوداً» اگر موجود هم نباشد می‌گوید «اجتنب عن هذا»؟ این «مادام کونه موجوداً» «ما لم یخرج عن محل الابتلاء» چون اگر خارج از محل ابتلاء بشود تکلیف لغو است. به یک چیزی که محل ابتلاء ما نیست شارع بگوید از آن اجتناب بکن، چه معنا دارد؟ آن مجتنب هست تکویناً از او، دیگه لازم نیست هُل بدهد او را و بآس کند او را به این که اجتناب کن از آن، یا زجر کند از ارتکاب او، خودش تکویناً مجتنب از او است و اجتناب حاصل است. بنابراین این که شما

می‌فرمایید آن جا تکلیف مقید و محدّد است این جا نیست، این مقبول نیست. هر دو جا محدّد و مقید است منتها در موارد اضطرار عقلاً مقید نیست شرعاً مقید است چون شارع لطف فرموده، فرموده ...، و الا می‌تواند شارع بگوید نخور تا بمیری، چه اشکال دارد؟ خب نخور تا بمیری، این جوری نیست که عقلاً مقید باشد. اما آن جاهایی که موضوع نیست و آن جاها مقید است به بقاء موضوع، به عدم ابتلاء منتها عقلاً، بنابراین فرقی بین‌الموردین نمی‌کند. ما اگر آن جا بنا است در اثر آن تقید علم پیدا نمی‌کنیم به یک تکلیف مطلق، این جا هم پیدا نمی‌کنیم. اگر این‌ها مانع نیست از تنجز، این تقیدها در این جا، آن جا هم مانع نیست. بنابراین فرقی از این نظر بین‌المقامین نیست. ما باید دنبال یک وجه وجهی بگردیم پیدا کنیم بینیم که چه جور شده که در این موارد تنجیس هنوز باقی است. وجهش همان است که خودتان گفتید. وجهش چیست؟ وجهش این است که قبل از طرؤ این‌ها می‌دانیم یک تکلیف منجزی به گردن ما آمد و اشتغال پیدا کردیم آن زمانی که هنوز این حالات پیدا نشده بود. «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینه» یعنی اگر واقع‌الامر این باشد که آن تکلیفی که به وجود آمده بود این جا، موضوعش هنوز باقی است. آن تکلیف واقعاً همین است که موضوعش باقی است و نریخته یا ابتلاء به او، از محل ابتلاء خارج نشده، یا هنوز عصیان نشده، اگر این‌ها باشد و در مانحن فیه اضطرار به آن پیدا نشده، خب این تکلیف به واسطه آن منجز شد؟ گردنگیر شد یا نشد؟ شده، الان اگر این گردنگیر شده باشد من پاسخش را دادم؟ نه، عقل می‌گوید هر چیزی اگر عامل گردنگیری برایش پیدا شد تو دیگه باید یقین کنی از عهده او برآمده، این حق مولا بر گردن عبد است.

س: یعنی حاج آقا، این همان گردنگیری اول است که

ج: بله همان گردنگیری اول باید پاسخ داده بشود که اگر او گردنگیر شده من پاسخش را بدهم؛ چون در آن زمان مانعی از گردنگیری نبود اگر روی این باشد که؛ عقل می‌گوید هروقت یک چیزی عامل گردنگیری‌اش پیدا شد نسبت به مولا، تو باید بدانی از او خارج شوی، این حق مولا هست بر عبدش...

س: عامل گردنگیری یعنی علم اجمالی دیگر؟

ج: یعنی آن علم اجمالی.

س: خود آقای صاحب کفایه می‌گوید از بین رفت دیگر ...

ج: بله؟

س: صاحب کفایه می‌گوید در محل اضطرار به احد اطراف دیگر علم اجمالی نیست بعد الاضطرار...

ج: بله

س: خب وقتی نیست این قاعدة العقلیه، قاعده‌ی عقلیه قضیه حقیقه؛ قضیه حقیقه منعوت به آن نعتش هست، موصوف به آن وصفش است، وصف وقتی نیست دیگر موصوفیتش می‌افتد دیگر اشتغالی نیست....

ج: خود ایشان نه داریم به خود ایشان، از خود ایشان گرفتیم به خود ایشان داریم جواب می‌دهیم، خوب دقت بفرمایید، خود ایشان در موارد نقض چه فرمود؟ فرمود علم اجمالی

باقی است، فرمود: چون شما اشتغال یقینی پیدا کردید به واسطه‌ی آن علم اجمالی، اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه، این فرمود؛ دیگر نفرمود الان هم علم اجمالی شما دارید...

س:

ج: بابت همان علم اجمالی است که در حدوث بود، دیگر آن‌جا گردن‌گیر شما شد در موارد نقص؛ در موارد نقص می‌فرماید که این با آن علم اجمالی که اگر تکلیف در این ما بقیه باشد گردن‌گیر شما شده بود...

س: نه ایشان می‌گوید الان هم هست...

ج: نه الان...

س: ایشان با نقضش حاج آقا چون مقید می‌زند به تقیدات عقلیه و غیر شرعیه را قبول ندارد مثل آقای خوئی نگاه نمی‌کند یا حداقل در مقام جدل دارد این حرف را می‌زند آقای آخوند حداقل، چون واقعاً مقید بودن ... عقلی واضح است حرف آقای خوئی، ... بگوئیم در مقام جدل، ایشان می‌گوید آقا نه، فرق بین اضطرار غیر شرعی که وقتی شرطش آمد، اضطرارش آمد ما لم تضطر به، اضطرار که آمد این ما لم تضطر که آمد دیگر آن تکلیف برداشته می‌شود؛ اما در فقدان و عدم ابتلاء که دیگر این چیزها ...

ج: برداشته نمی‌شود؟ اگر موضوع نیست ...

س: نه دیگر ... تکلیف هنوز هست ...

ج: عجب است! موضوع نیست می‌گوید اجتنب عنهم؟

س: همین می‌گوید تکلیف، می‌گوید تکلیف شما چون تقیدی ندارد و مطلق

ج: می‌دانم، ندارد؛ اما اگر موضوعش نبود باز هم می‌گوید اجتنب؟

س: حرف سر همین است که حرف واضح را باید ببینیم چطور آقای آخوند قبول نمی‌کند؟

ج: هان پس آقای آخوند اجل شأناً هست از این؛ پس چه فرموده؟ آقای آخوند قدس سره می‌فرمایند که این‌جا اشتغال یقینی یقتضی البرائة به آن ماسبق نگاه می‌کند. می‌فرماید که در جایی که اضطرار بوده است از اول تکلیف شما محدود بوده، پس یک تکلیف مطلق را آن موقع اشتغال به آن پیدا نشده، احتمال دارد به یک تکلیف مطلق من اشتغال پیدا کرده باشم، احتمال دارد. چرا؟ برای این‌که اگر تکلیف روی آن باشد که من اضطرار به آن ندارم، بله من به یک تکلیف مطلق اشتغال پیدا کردم؛ اما اگر تکلیف من روی آن بوده که من اضطرار بعداً پیدا می‌کنم پس من تکلیف محدودی داشتم. پس اشتغال یقینی به یک تکلیف مطلق که من باید فراغ ذمه از آن پیدا کنم پیدا نکردم. اما در آن موارد نقص از اول چون قید نبوده تکلیف چه آن‌جا بوده، چه آن‌جا بوده مطلق بوده، پس شما علم به یک تکلیف مطلق آن موقع پیدا کردید. بنابراین اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه. جواب این است که آقا همان آن موقع هم که من چه در موارد نقص چه در آن مورد آن‌ها هم مقید است، آن‌ها هم مطلق نیست به موضوع، آن‌ها هم به موضوع مقید است یا به عدم ابتلاء مقید است، فرق نمی‌کند متنها آن تکلیف تقید عقلی است آن‌ها، آن در اضطرار تقید

شرعی است فرقی نمی‌کند.

این به خدمت شما عرض شود که نقض و راه اول.

اشکال دومی که در مقام شده به مرحوم آقای آخوند قدس سره که در مصباح‌الاصول این اشکال را بیان فرمودند

س:

ج: بله؟

س: چه جوری حرف خودشان را به خودشان گفتیم وقتی که این قید را گفتند ایشان؟ بگویم که مثلاً ما جواب بدهیم که این جا هم بگویم که شما علم به تکلیف پیدا کردی پس باید از عهده بریای، خب وقتی ایشان این قید را آورده پس دیگر نمی‌شود نقض به ایشان گرفت.

ج: می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم در همه‌ی این صور این جور گفته می‌شود که من آن موقع من فهمیدم یک تکلیفی روی دوش من آمد ...

س: مقید

ج: مقید، درست؟ مقید به چی؟ یا به اضطرار یا در این موارد به این که تا مادامی که موضوع‌اش باقی است یا ابتلاء حاصل نشد، آن موقع فهمیدم یک تکلیفی که مشهود به این شرایط است به گردن من آمد؛ الان نمی‌دانم که آیا آن تکلیفی که به گردن من آمد آن تکلیف، من از عهده‌اش برآمدم یا نه؟ اگر آن تکلیف تکلیف مقید باشد خب الان چیزی به عهده‌ی من نیست، اما اگر آن تکلیف مقید نباشد الان بر عهده‌ی بر من هست. من یقین کردم یک چیزی به عهده‌ی من آمد، آن که حالا ان شاء الله در تتمه‌ی کلام، وجه سومی که می‌گوییم این روشن‌تر می‌شود در آن جا که چه جوری این چیزی که مردد بین این دو تا هست منجز می‌شود.

اشکال دوم و مناقشه‌ی دومی که محقق خوئی دارند بر محقق آخوند این است که این حرف نادرست است که شما بفرمایید در مقام بقاء علم اجمالی ما منحل می‌شود؛ علم اجمالی منحل نمی‌شود، پابرجا هست. معلوم بالا جمال هست که از بین می‌رود به واسطه‌ی اضطرار، علم سر جای خودش باقی است، علم از بین نمی‌رود. همین هم ایشان می‌فرماید علت است برای این که در موارد نقض می‌گوییم تنجیز باقی است؛ اگر شما این را از دست ما بگیرید هیچ راهی برای بقاء تنجیز نداریم. می‌فرمایند که ما حالا هم علم داریم که یا آن واجب بوده یا این واجب بوده، این علم ما که از بین نمی‌رود که. الان هم این علم سر جای خودش باقی است إما هذا واجب و إما هذا اجتناب دارد إما هذا اجتناب دارد، این، بله ایشان فرموده است که «العلم باقی بحاله انما المرتفع بالاضطرار هو معلوم لا العلم به». مثلاً ما علم داشتیم به این که این زنده است این فوت شد، علم ما به این که زنده بود که از بین نمی‌رود همین‌طور باقی است، آن که از بین می‌رود زنده بودن این است که حالا مرده است، ولی علم به این که زنده بود که از بین نرفته. این فرمایشی است که در مصباح‌الاصول ذکر شده. حالا ما لا تتعقل هذا الکلام؛ وقتی می‌دانیم در مقام بقاء یعنی می‌گویید علم من که سابقاً علم داشتم بله، آن موقع علم داشتم درست است، حالا هم می‌دانم که آن موقع علم داشتم این هم درست است، علم به علم دارم. ولی

می‌شود آدم یقین به انتفاء معلوم داشته باشد علمش حالا هم به همان معلوم باقی باشد؟ این چه جور تعقل می‌شود که الان علم داشته باشم اما هذا یجب الاجتناب عنه و اما هذا؛ در مقام بقاء اگر می‌دانیم این اضطرار به او طاری شده و حلال شده واقعاً، در مقام بقاء دیگر چه جور توی نفس من یک قضیه‌ی منفصله باقی است یا علم دارم که این یا این یا او؟ بله علم دارم که سابقاً این چنین بود قبل از طرؤ این، آن را علم دارم، او علم از بین نرفته که بله قبلاً این جوری بود، آن علم در نفس من باقی است، علم به آن هم در نفس من باقی است، علم به این علم هم باقی است منتها این جا تسلسل است باطل نمی‌شود چون همین که نفس غفلت کرد دیگر تسلسل علوم از بین می‌رود. بنابراین این که در مصباح‌الاصول فرموده است آن علم باقی است معلوم از بین رفته است ولی آن علم باقی بحاله، اگر مقصود این است که علم باقی بحاله، همان حرف‌هایی که در بحث مشتق زده می‌شود که یعنی فی زمانه، الان هم می‌دانم در گذشته این علم بوده و حالا هم می‌دانم، علم دارم به این که آن موقع بوده، این درست است ولی این نافع نیست برای کسی که می‌گوید می‌خواهد بگوید که تنجیز دائر مدار علم است نه این که می‌خواهد بگوید قبلاً تنجیز شده اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة. اگر می‌خواهد بگوید که تنجیز دائر مدار علم است حدوثاً و بقائاً خب می‌گوید علم الان نیست که در متن کفایه ابتداءً آقای آخوند این جوری کأن ظاهر عبارت‌شان باشد، اگر چه بعد از این که از نقض را جواب می‌دهند باید بگویم که یک مقداری تعدیل کردند فرمایش خودشان را.

بنابراین این حالا مراجعه هم بفرمایید اگر تقریری و بیانی برای فرمایش محقق خوئی دریافت فرمودید بفرمایید که ما هم استفاده کنیم، اجالتاً آن چه که در ظاهر مصباح‌الاصول آمده ما نمی‌فهمیم که این فرمایش ایشان و تعقل نمی‌کنیم فرمایش ایشان را که بگویم بله معلوم از بین رفته ولی علم باقی است، این تعقل به این که ما علم پیدا کنیم معلوم نیست ولی علم باقی است به این معنا که علم بالفعل باشد نه مال سابق باشد نه علم به علم سابقه مان باشد. آن‌ها چرا، اما الان فی مقام البقاء علم داشته باشم این تعقل نمی‌کنیم با این که می‌دانیم معلومش از بین رفته؛ این انفکاک که معلوم نیست علمش هست، این تعقل ندارد اگر در همان بقاء العلم باشد. اما اگر نه بقاء العلم نیست بلکه به این معنا، یعنی بقاء العلم برای زمان فعل است اما بقاء مال گذشته، بله می‌دانیم در گذشته این جور بوده همین طور حالا هم علم دارم در گذشته این جور بوده، این اشکالی ندارد ولی آن نافع به حال ما نیست که قبلاً بوده، حرف سر این است که آن علم قبلی حالا چه نفعی دارد؟

س: چرا نافع نیست حاج آقا؟

ج: بله؟ چون الان علم نیست بگویم این حتماً حلال است، این هم شک داریم، شبهه‌ی بدویه است مقرون به علم اجمالی نیست.

س: خب نه همین دیگر، ایشان می‌خواهد بگوید که هر جور که شما پس قاعده‌ی اشتغال را می‌خواهید بگویند، ببینید قاعده‌ی اشتغال را قبول دارند عقلاء، فرض کنید که عقلانی است اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة، قاعده‌ی عقلانیه است و این را انجام می‌دهند. در اموری که تدریجی الامتثال هست پس همیشه شما مبتلاء به این شبهه هستید که اشتغال یقینی بعد از این که یک طرف، دو طرف را اتیان کردیم ممکن است که تکلیف واقعی در این دوتا مائی بها بوده، پس در بقیه‌اش شک می‌کنیم علم اجمالی از بین رفته پس اشتغال از بین رفته، می‌گوید آقا از این بناءات عقلاء که اشتغال یقینی یقتضی البرائة

البقیه را در امتثال‌های تدریجی جاری می‌دانند می‌فهمیم که اشتغال یعنی همان اشتغال اولیه؛ چی از بین می‌رود؟ معلوم از بین می‌رود که آن معلوم تفصیلاً ...

ج: ولی علم‌تان باقی است الان؟

س: علم اولیه باقی است ...

ج: بله آن‌که قبول داریم...

س: و این است که نافع در سیره و بناءات عقلاء است ...

ج: نه ایشان، بله، این‌که حرفی است که زده شد و عرض می‌کنیم ولی فرمایش مصباح‌الاصول این نیست. مصباح‌الاصول می‌فرماید که بله علم شما الان باقی است معلوم از بین رفته؛ می‌گوییم علم ما که، خلافاً ل آقای آخوند، می‌گوییم علم شما باقی است مقصود شما چی هست از این‌که می‌فرمایید علم باقی است؟ یعنی الان هم من علم دارم به این قضیه‌ی منفصله؟ این معقول نیست با این‌که می‌دانم معلومش از بین رفته. اگر می‌خواهید بفرمایید بله من سابقاً علم داشتم، آن علم سابق من متبدل نشده، شک ساری حاصل نشده که آن علم سابق من از بین برود ...

س: این مراد باشد چه عیبی دارد؟ چرا می‌گویید نافع نیست؟

ج: بله؟

س: چرا می‌فرمایید نافع نیست؟

ج: حرف آقای، نه به‌خاطر این می‌گوییم نافع نیست، به‌خاطر این‌که ایشان در پاسخ این سؤال که تقریر این‌جوری می‌فرمایند مطلب آقای آخوند را که تنجیز دائر مدار علم است حدوثاً و بقاءً، نمی‌شود بگویی الان علم نیست تنجیز هست، در مقام این می‌گوید این هست الان هم، در مقام این پاسخ به این سؤال که حرف آقای آخوند هست که ظاهر متن کفایه ابتداءً این هست که ما دائر مدار علم هستیم، خب بله قبل از طرؤ اضطرار علم بود، بعد از طرؤ اضطرار دیگر علم علم نیست، چون علم نیست تنجیز معلول علم است، علت نیست که علم باشد پس تنجیز هم نیست. ایشان می‌فرماید علم هست، معلوم از بین رفته علم که هست؛ می‌گوییم چه علمی هست؟ آن‌که آقای آخوند می‌فرماید این هست که همین‌جور این منجز باید همین‌طور باقی باشد؛ شما می‌فرمایید این علم همین‌طور باقی است، یعنی الان هم در نفس هم که مراجعه می‌کنم إما می‌گوییم این بالضروره خلاف وجدان است. اگر می‌خواهید بفرمایید که نه، آن علم سابق وجود دارد، آن علم سابق از بین نرفته چون من شک ساری پیدا نکردم، انسان در علم تفصیلی هم ممکن است شک ساری پیدا کند، که قبلاً یقین داشته به یک چیزی الان شک می‌کند که آن اصلاً درست بود یا نبود؟ در علم اجمالی هم ممکن است شک ساری برای انسان پیدا بشود. بله می‌خواهد بفرماید شک ساری پیدا نشده و آن علم قبلی هست، این‌که آقای آخوند قبول دارد ولی می‌گوید او نافع نیست، چون معلول تابع بقاء علت است، علت سابق که به درد معلول حالا نمی‌خورد، باید حالا علتش همراهش باشد...

س: همین می‌گوید حالا هم هست الا این‌که شک ساری به‌وجود بیاید....

ج: همین دارد می‌گوید....

س: این‌جا نیامده

ج: نیامده نه نه نه، با این‌که شک ساری نیامده است می‌گوییم علم دیگر بقاء معنا ندارد، چرا؟ چون علم بلا معلوم است، می‌دانیم آن از بین رفته، چطور علم پیدا می‌کنم؟ علم بلا معلوم معنا ندارد باقی باشد.

س: من علم دارم یا نجاست در این ظرف مضطر است یا در آن یکی، یعنی من علم دارم

ج: نجاست که فایده‌ای ندارد، نه، نجاست که فایده‌ای ندارد، اگر نجس هم باشد حلیت اکل و شرب دارد یقیناً این‌جا جایی است که حرام نیست واقعاً اکل النجس یا شرب النجس ...
س:

ج: به نجس که کار ندارم به حکم کار دارم ...

س: الان علم هست یا نه؟

ج: علم به چی؟

س: من علم دارم یا نجاست در این ظرف مضطر است که بر من حلال شده یا در آن ظرف ...

ج: آره، ولی فایده ندارد.

س:

ج: نجاستی که حکم، بابا نجاست که فایده‌ای ندارد، علم به این‌که اجتنب کار داریم به آن. اما نجسی که یجوز اكله و یجوز شربه این‌که اثری ندارد برای ما.

س: استاد اگر این‌جور بگوییم که تکلیف اجتنب در هر دو وجود دارد اما در آن‌که مضطر است که مانع هست این درست می‌شود؟

ج: آن اجتنب اگر کسی آن حرف را هم بزند که مثلاً حضرت امام قدس سره این‌جوری می‌گویند ولی معروف این است که نه اجتنب هم نیست، آن اجتنب مثل اجتنب مرده است یعنی خاصیتی ندارد چون غیر فعلی است دیگر درست؟ چون با اضطرار اجتنب اگر از بین هم نرود، مثل چی هست؟ مثل اجتنب در موارد شبهات بدویه هست، هست اما کارآمدی ندارد، این‌جا هم همین‌جور است، ایشان هم قبول دارند که بالاخره الان حلال است بر من این از این طرف.

پس بنابراین این هم جواب دومی است که دادند.

جواب سوم که حالا فقط نامش را ببریم دیگر وقت گذشته، فرمایش خود آقای آخوند است در حاشیه که بر فرمایش خودش در متن اشکال فرموده که ان شاء الله برای فردا.

و صلى الله على محمد و آل محمد